

بیتنا

شماره مسلسل ۲۰۴

سال هجدهم

تیر ماه ۱۳۴۴

شماره چهارم

ایران به چه کسانی نیازمند است؟

چندی پیش آقای رئیس دانشگاه ، مطالبی در باره رشته‌های تحصیلی بیان داشتند که در روزنامه‌ها انعکاس یافت . ایشان گفتند : «ما باید جوانان را برای رشته های مورد نیاز کشور تربیت کنیم ؛ ادبیات درس خوبی است ولی ماساخر زیاد داریم ، شعردردی را دوانمی کند . تاریخ خوب است ، ولی تمام اینها به جای خود . ما به جای اینکه در رشته علوم سیاسی فارغ التحصیل داشته باشیم ، بهتر است در زبانهای زنده دنیا معلومات کسب کنیم (اطلاعات شماره ۱۰ خرداد) ...

«شعر و ادبیات به جای خود محفوظ و اهمیت آن ملحوظ است ، ولی کشور ما در این عصر صنعتی بیش از هر چیز احتیاج به تکنیسین و مردمان فنی دارد...» (اطلاعات شمار ۱۲ خرداد)

گفته های آقای رئیس دانشگاه که يك مقام رسمی است ، فرصت خوبی پیش آورده است که ما از خود بپرسیم : براستی ایران به چه چیز نیازمند است ؟ چه کسانی به درد او می‌خورند و چه کسانی نمی‌خورند ؟ این موضوع که به ظاهر

ساده و پیش‌پا افتاده می‌نماید، مهم‌ترین موضوعی است که در برابر کشور ما مطرح است و تاکنون در پرده ابهام باقی مانده.

بدبختانه پاسخ‌هایی که در روزنامه‌ها به رئیس دانشگاه داده شد، غالباً صورت شوخی داشت، یا احتجاج، یا جنبهٔ مجامله و طفره؛ بنابراین موضوع لوٹ شد و این خود می‌نماید که ما تا چه حد از بحث در بارهٔ مسائل جدی احتراز داریم. هیچ کس منکر آن نیست که کشور ما احتیاج به تکنیسین و مردمان فنی دارد. ایران با دنیائی که در آن زندگی می‌کند باید هماهنگک باشد. دنیای امروز نیز چه بخواهد و چه نخواهد، سرنوشت خود را به تکنیک وابسته کرده است. ما خود چرخ از ارابهٔ بشریت هستیم که بددنبال اسبهای غول‌پیکر تکنیک کشیده می‌شود. باید به هر کجا که میرود برویم. با این حال در گفته‌های رئیس دانشگاه چند نکته است که محتاج بحث و تأمل است. نخست به بینیم منظور از ادبیات چه بوده؟

کدام ادبیات؟ اگر منظور از ادبیات همان است که مادر بعضی از مؤسسات فرهنگی درس می‌دهیم و در انجمن‌های ادبی راجع به آن بحث می‌کنیم، حق با رئیس دانشگاه است.

اگر شاعر را به معنای کسی بگیریم که گاه به گاه به مناسبت عید یا عزا، یا اسفالت فلان کوچک، یا انتصاب فلان شخص به فلان مقام، شعر کی می‌گوید، منظور کسب روزی، یا دلچسبی، یا خودنمایی؛ البته وجود چنین کسی برای ایران مفید نیست.

آقای رئیس دانشگاه گفتند «ما شاعر زیبا داریم» گویا اشتباهی که در اینجا رخ داده، راجع به مفهوم شاعر است. هر کس کلماتی را به صورت موزون یا غیر موزون دنبال هم جاداد، آیا می‌توان او را شاعر خواند؟ اگر «تحفهٔ سامی» یا «تذکرهٔ نصرآبادی» را باز کنیم، به نام‌صدها شاعر برمی‌خوریم که هر کدام در زمان خود صاحب مقام و عنوانی بوده‌اند و امروز دیگر نامی و اثری از آنها باقی نیست. در زمان ما نیز اینگونه اشخاص کم نیستند. خوب، اگر اینان مردمان بی‌آزاری باقی بمانند، یعنی به راه خود بروند و دنبال کسب و کار خویش باشند، اشکالی ندارد،

برای خود شعر هم بگویند؛ اما اگر بخواهند شعر را وسیله در یوزگی و کسب معاش و هرزگی و خدمت به فساد قرار دهند، آنگاه زیبایی نیز از وجود آنان به جامعه می‌رسد. در تذکره ها گاهی به این اشاره برمی‌خوریم که فلان حکیم، یا فلان متفکر، شاعری را «دون‌شان» خود می‌دانسته. این بدان سبب بوده که در آن عصر نیز متاع شعر به دست مردم نااهل افتاده بوده و کسانی تنگ خود می‌دانسته‌اند که در سلك آنان به حساب آیند.

به گمان من، ما اگر بیش از يك صده شاعرانی که داشته‌ایم، نمی‌داشتیم هیچ چیز از دست نداده بودیم. همان سی‌چهل شاعر کافی بوده‌اند که زبان فارسی را به پایه بزرگترین زبانهای دنیا و فکر ایرانی را به پایه غنی‌ترین فکرهای عالم برسانند. اما ادبیات واقعی را حسابی دیگر است. اگر علم و فن را مایشین فرض کنیم، ادبیات سوختی است که آن مایشین را به حرکت و فعالیت می‌آورد. در تاریخ تمدن بشر، ادبیات و علم، هر کدام جای خاص خود داشته؛ هیچ‌یک نتوانسته است جامعه را از دیگری بی‌نیاز کند. رشد مادی و برونی جامعه، متوقف بر علم و فن است، و رشد معنوی و درونی او متوقف بر ادبیات. بشر به هر درجه از پیشرفت صنعتی نائل شود، نخواهد توانست که از ادبیات و هنر چشم‌پوشد. در حالی که نحوه برآوردن این نیازمندی تغییر می‌پذیرد (کما آنکه امروز سینما و تلویزیون تا حدی جای خواندن را گرفته) اصل نیاز بر جای است، و حتی با پیشرفت صنعت افزون‌تر خواهد شد. یکی از فضا نوردان شوروی در سفینه خود شعر پوشکین می‌خوانده. نازش يك کشور صنعتی به همان اندازه که به تولید های صنعتیش هست، به آثار ادبیش نیز هست؛ به تأثر و باله و موسیقی و سینمایش نیز هست. اصولاً هیچ ملتی نمی‌تواند خود را پیشرفته و متمدن بخواند مگر آنکه بین همه شئون فرهنگی آن تعادل و هماهنگی برقرار باشد. اگر کشوری اتوموبیل خوب و فیلم های بد ساخت، او را مسخره می‌کنند؛ اگر صداهای ناهنجاری به اسم موسیقی بیرون داد، اما در صنعت تلویزیون سازی تخصصی پیدا کرد، نشانه آن است که فرهنگ او پاره‌سنگ می‌برد.

هیچ شاخه‌ای از درخت معارف بشری بر شاخه دیگر ترجیح ندارد؛ منتها بعضی رشته‌ها هست که فقط نوع خوب آن می‌تواند ثمر بخش باشد، ادبیات و هنر از آن جمله است. يك اتوموبیل قراضه را می‌توان سوار شد و به مقصد رسید، يك پارچه بد را می‌توان دوخت و با آن ستر عورت کرد، اما ادبیات و هنر بد به هیچ درد نمی‌خورد، باید به دور ریخت؛ بهمین جهت، وجود يك سرکارگر یا باغبان خوب به مراتب از يك شاعر یا فیلسوف بد، مفیدتر است.

گویا بعضی تصور می‌کنند که بین ادبیات و پیشرفت صنعتی مغایرتی است، یعنی شعر جای را بر علم تنگ می‌کند، یا مردم «ادبیاتی» نمی‌توانند صنعتگر خوبی بشوند. این تصور باطلی است. قرن نوزدهم اروپا را در نظر آوریم. این قرن نهضت صنعتی و علمی را به‌ثمر رساند، همچنین قرنی بود که ادبیات و هنری بسیار برجسته در اروپا عرضه کرد. بعضی از بزرگترین نویسندگان عالم از قرن نوزدهم اروپا برخاستند که از آن جمله‌اند: تولستوی، دوستوئفسکی، چخوف، گوگول، بالزاک، استاندال، هوگو، فلور، زولا و دیکنز. در این قرن بود که مکتب رآلیسم پدید آمد و در امر داستان پردازی و تاریخ نویسی و تحقیق ادبی تحولی شگفت ایجاد شد. تعدادی از نقاشان و موسیقیدانان بزرگ نیز در این قرن پرورده شوند.

تاریخ بی‌مورخ: از گفته‌های آقای رئیس‌دانشگاه چنین استنباط می‌شود که ما شاعر و ادیب و مورخ بیش از حد داریم، دیگر از این حیث اشباع شده‌ایم. متأسفانه واقعیت جز این است. ما از يك سو می‌گوئیم ایران سرزمینی تاریخی است، چند هزار سال تاریخ دارد، و هر گاه ضرورت پیدا کرد، با آب و تاب از این تاریخ چند هزار رساله یاد می‌کنیم؛ اما از سوی دیگر، نشسته‌ایم و می‌بینیم که ایران هنوز فاقد يك کتاب تاریخ جامع است. ملت هائی که از تشکیل آنها بیش از دوسه قرن نگذشته، دارای صدها کتاب تاریخ هستند؛ اما ما برای اطلاع بر موردی در تاریخ ایران باید به کتابهای پراکنده خارجیان رجوع کنیم. اگر مرحوم مشیرالدوله خانه نشین نشده بود، ما امروز از داشتن این يك قسمت تاریخ پیش از اسلام هم محروم بودیم. برای عهد اسلامی و دوره بعد از اسلام هنوز تاریخ

جامعی ننوشته‌اند که حتی بتواند رفع نیاز يك دانشجو بکند. هنوز که هنوز است بعضی از معلومات تاریخی ما بر افسانه مبتنی است؛ انوشیروان را عادل می‌دانیم، چون افسانه این را گفته است.

مامی گوئیم در گذشته ملت بزرگی بوده‌ایم، یکی از ارکان تمدن دنیای قدیم بوده‌ایم. ادعائی درست است، ولی در هر حال ادعاست؛ زیرا اگر بیرسند چرا، به چه دلیل؟ جواب این چرا را به درستی نمی‌توانیم بدهیم. چه، هنوز کتابی در باره سیر تمدن ایران تدوین نشده. این نقصه باعث شده که حتی در بین خود ما، عده‌ای نسبت به تمدن گذشته ایران به چشم شك بنگردند، و بر عکس عده‌ای دیگر، درباره اهمیت آن غلو کنند. هیچ يك از این دودسته درست نمی‌گویند، ولی تا مطالب پراکنده جمع نشود، و مورد تحلیل و نقد دقیق قرار نگیرد، قضاوت مستند، ممکن نخواهد بود. ماهر وقت بخواهیم راجع به تمدن ایران سخنی بگوئیم ناگزیریم که جملات پراکنده‌ای از این مستشرق و از آن مستشرق نقل کنیم، و سروه قضیه را به هم بیاوریم.

از تاریخ معاصر ایران مثالی ذکر کنیم: از عمر مشروطه مابیش از پنج‌جاه و چند سال نگذشته، و حتی هنوز بعضی از کسانی که در آن ماجرا شاهد عینی بوده‌اند، زنده‌اند، اما کتابهایی که درباره تاریخ مشروطه نوشته شده، پرانداز تناقض.

این مشروطه واقعه کوچکی نبوده، مربوط به دوران ما و زندگی امروز ما مؤثر در سر نوشت ماست؛ پس سزاوار نیست که ما از علل و مبانی و جریان و نتایج آن بی‌خبر باشیم. اما باید گفت که متأسفانه هنوز بی‌خبریم. چرا؟ برای آنکه به قدر کافی مورخ نداشته‌ایم، مراکز تحقیق و ارشیو نداشته‌ایم. از همه مهم‌تر آنکه، روح کنجکاو و عشق به کشف و افشاء حقیقت در حال نازائی نگاه داشته شده. زندگی ما طوری شده که کتمان حقیقت برایمان خیلی آسانتر است تا رنجاندن اشخاص، خاصه اگر آنان صاحب‌مقام و صاحب نفوذ باشند. دوران ما دوران رونق علم نامیده شده، دانشگاههای متعدد و مراکز فرهنگی و مؤسسات آموزشی در سراسر کشور ایجاد کرده‌ایم، ولی امروز حتی يك مورخ نداریم که شایسته این عنوان باشد.

کسان معدودی هم که در رشته تاریخ قدم برمی دارند ، بادلردگی ، باتشمت فکر ، با غم معاش ، با فقدان وسیله و هم‌آهنگی ، با احتیاط و روح قفیه ، با بیحوصلگی ، لك و لکی می کنند ، که البته نتیجه کارشان به این صورت جوابگوی احتیاج ایران نمی تواند بود .

در بین پانزده هزار دانشجوی ایرانی که الآن در خارج به سر می برند ، و آن عده که در خود ایران هستند ، آیا کسانی هستند که بتوانند درباره تاریخ و تمدن ایران صاحب نظر شوند ؟ نمی دانیم . شاید باشند ، ولی احتمال قوی تر آن است که نباشند . اگر ده نفر متخصص با ارزش در رشته تاریخ می پروراندیم ، بنظر من ، ضرورت آنها برای امروز ایران بیشتر بود تا ده نفر متخصص فیزیک اتمی ؛ زیرا متخصص فیزیک را اگر در تنگنای احتیاج قرار گیریم ، می توانیم از خارج استخدام کنیم ، لیکن تاریخ دان رانمی توانیم . گذشته از این اگر ما به این زودیا کارخانه اتمی نداشته باشیم کسی بر ما خرده نخواهد گرفت ، اما اگر تاریخ و تمدن خود را نشناسیم ، بسیار شرم آور است . در این صورت ، حکم آن دهاتی ای خواهیم داشت که سنش را از او می پرسند و نمی تواند جواب بدهد ، حتی نام خانوادگی خود را نمی داند ، همین اندازه می داند که روزی به دنیا آمده و روزی هم از دنیا خواهد رفت .

بر گردیم بر سرا دییات . همه قبول دارند که ایران در گذشته ادبیات درخشانی داشته . ولی ارزش این ادبیات تا چه حد است ، چه جنبه های مثبت و چه جنبه های منفی دارد ، چه چیز بر سرمایه معنوی بشریت افزوده ؟ روشن نیست . هنوز يك صدم گفتنی ها درباره ادبیات ایران گفته نشده و تقریباً همه مطالب اصلی در پرده ابهام مانده .

بنابراین می بینیم که ما تاریخ و تمدن و فرهنگ و ادبیات هر چه بخواهیم داریم ، آنچه کم داریم مورخ و ادیب و محقق و نویسنده است . ما تا زمانی که آنچه داریم نتوانیم عرضه کنیم ، نمی توانیم گفت شایسته آنیم که آنچه نداریم کسب کنیم . تردیدی نیست که عده ای از برجسته ترین استادان دانشگاه مادر دانشکده ادبیات هستند . اینان می توانستند منشاء خدمات اساسی قرار گیرند ، بشرط آنکه اسباب کار فراهم می بود . ولی آنچه می بایست شده باشد ؛ از آنچه تا امروز شده خیلی دور است

و نتیجه آنکه گرچه تعداد انتشارات دانشگاه از هزار در گذشته ماهنوز از داشتن کتابی درباره تاریخ و تمدن خود بی بهره ایم .

اگر قبول داریم که در گذشته غفلت شده، باید جنبید تابیش از این فرصت از دست نرود. نخستین قدم می تواند آن باشد که مرکزی برای «تحقیق در تاریخ و تمدن و فرهنگ و هنر ایران» تشکیل شود: يك مرکز واقعی، نه صوری، و با وسائل کافی و صداقت و شوق شروع به کار کند.

مارفته رفته داریم از گذشته خود گسیخته می شویم. نسل جوان کنونی به گذشته ایران بی اعتنا و بی اعتقاد است، برای آنکه آن رانمی شناسد یا بدو ناقص می شناسد. باید او را به عیبها و حسنهای گذشته کشورش آشنا کرد، با واقع بینی و بیطرفی، نه بایرده پوشی و مدهائنه. جدائی از گذشته ما را به صورت ملتی ریشه کن شده در خواهد آورد، مثل افراد «آسی پاسی» و ولگرد که برایشان هر چه پیش آید خوش آید، و شب هر بالینی یافتند سر خود را بر آن می نهند.

برای آنکه نسل کنونی به گذشته توجه کند، باید آن رازنده به بیند؛ آنگونه گذشته ای جذاب و ثمر بخش است که توانسته باشد ریشه های خرد را تا زمان حال گسترش دهد. ما باید برای جستن این ریشه ها نوعی ارزیابی مجدد از تاریخ و میراث فرهنگی خود بکنیم؛ آنچه را با اندیشه ها و احتیاج های امروز ما پیوستگی می باید در برابر خود نگاه داریم و زیاده ها را به کناری بزنیم تا مرده ها جای را برزنده ها تنگ نکنند.

فکر، قبل از هر چیز: ادبیات به معنای یاد گرفتن کنیه فلان شاعر، یا دیگته نوشتن از کتاب «نقته المصدور» نیست. هدف اصلی آن **تعلیم درست فکر کردن** و **درست بیان فکر کردن است**. بنابراین غلونه خواهد بود اگر بگوئیم که ایران هیچگاه به اندازه امروز نیازمند آموختن مبادی ادبی نبوده.

گمان نمی کنم کسی منکر این اصل باشد که هر درس خوانده ای اعم از فنی و غیر فنی، اعم از طبیب و سیاستمدار و اداری، محتاج آن است که درست فکر کند، و آنچه را اندیشید، درست به بیان آورد. گسیختگی ای که در بعضی از شئون زندگی

مادیده می شود برای آن است که با هنر فکر کردن بیگانه شده ایم . نه تنها جوانان ما، بلکه سالمندان، رجال قوم و حتی بعضی از دانشمندان ما از این بلیه درامان نمانده اند . مثلاً می توانیم در بعضی از این نطق های معمول دقت کنیم و به بینیم که بیگانگی با فکر چه مصائبی به بار آورده است .

مطالبی شنیده می شود که منطقی ندارد ، سر و ته ندارد ، حتی احتجاج و سفسطه ندارد ، به قول شکسپیر «قصه ای است که از لب شوریده مردی گفته آید» A tale told by an idiot آنچه از طریق ادبیات باید تقویت شود، طرز فکر کردن است، استدلال کردن، منطقی بودن، مطلب روشن تر خواهد شد اگر ادبیات را به مفهوم قدیم و اصلی آن در نظر گیریم و این همان است که فرانسویها Humanisme می گویند ، یعنی آن دسته از معارف بشری که خصائل نیک را رشد می دهد و در پرتو آن ، حیثیت انسانی چه از نظر جسمی و چه از نظر روحی مصون و محترم می ماند. اومانیسزم در مغرب زمین شامل فلسفه ، تاریخ، متون ادبی ، علوم اجتماعی، اخلاق، منطق و زیبایی شناسی است . در اروپای قدیم تر این رشته اطلاق می شد بر زبان و ادبیات باستانی (یونانی و لاتینی) که در واقع پایه گذار اخلاقی و ذوقی و فکری شخص به شمار می رفت .

اومانیسزم فرنگی کم و بیش تطبیق می کند با همان «ادب» خود ما در فارسی . ادب و فرهنگ هم جنبه آموزشی دارد و هم جنبه تربیت ؛ صاحب ادب یا صاحب فرهنگ در زبان ما به کسی گفته می شود که هم از لحاظ اخلاق و هم از لحاظ معارف آراستگی پیدا کرده باشد .

چندی پیش وزارت آموزش فرانسه در برنامه دوره دوم دبیرستان تجدید نظر کرد و مواد ادبی را که در این دوره بسیار مفصل است اندکی کاهش داد. این تصمیم موج اعتراض در پارلمان فرانسه ، در جوامع اولیاء دانش آموزان، در اتحادیه های دبیران و مطبوعات برانگیخت . روزنامه فرانس اوبسرواتور نوشت «مردم حق دارند خشمگین شوند زیرا چیرگی مواد ادبی در دوره دوم دبیرستان مایه افتخار ملی ما بوده و اکنون می بینند که کاهش یافته» دولت فرانسه ناگزیر شد که در برابر این اعتراض ها نظر خود را تعدیل کند .

ملا شدن چه آسان باردیگر تکرار می کنیم که اهمیت وجود اشخاص فنی آدم شدن چه مشکل برای ایران مورد انکار هیچ کس نیست، ولی احتیاج ما به فن نباید بر احتیاج مادرشون ورشته های دیگر پرده بیوشاند. تصور کنیم که ایران دو برابر تعدادی که اکنون دارد «تکنیسین» می داشت، آیا این به تنهایی دواى درد بود؟ گمان نمی کنم. تکنیک یا هردانشی زمانی می تواند به کار افتد و ثمربخش باشد که با انسانیت همراه گردد. انسانیت نیز تا حدی در سایه تربیت و فضل پرورده می شود. تکنیسینی که جز این هدفی نداشته باشد که از طریق «کومبین» «یازدوبند» به عنوان «مقاطعہ کار» یا «مهندس مشاور» در طی چند سال گنج فارون بیندوزد، آيا زیانش بیشتر است یا سودش؟ یا «ارشیستکتی» که هنری جز امضاء کردن «سیتواسیون» ندارد و هرامضایش چندین هزار تومان قیمت دارد؟ همینگونه است وضع طبیب و ادیب و هنرمند و حقوقدانی که فن خود را با انسانیت توأم نکنند؛ پس در واقع آنچه ایران، قبل از هر چیز بدان محتاج است، نه فن است و نه شعر، بلکه «صفات انسانی» است. باید اول انسانی در بین باشد تا سپس بتواند موضوع تخصص عنوان گردد. ما اگر بحثی آغاز می کنیم، باید از اینجا آغاز کنیم.

آموزش باید معطوف به آن باشد که شخصیت و منش جوانان پرورده شود، روح آزاد منشی و خدمت به خلق در آنان تقویت گردد.؛ به آنان فرصت و آمادگی داده شود که خود و کشور خود و جهان را که در آن زندگی می کنند بشناسند و برای بهتر کردن آن همت به کار برند؛ چه، آفتی نبود بتراز ناشناخت!